

قسمت نهم: علت وقوع تحوّل در معرفت بشری

علت وقوع تحوّل در معرفت بشری حداقل شامل امور زیر است:

امر اول

حدودمندی ادات فهم و درک حسی ، عقلی و شهودی بشر و بل هر ممکن الوجودی در قبال حقیقت. که منجر می شود ما مسایل را حداً بعد حد فهم نماییم و پدیدار واقعیات حقایق، برایمان لایه به لایه باشد.

این را تجربی بودن معرفت می نامیم. حتی الهامات دفعیه هم محدود به مقدار فیض مقدر و معلوم و قابلیت قابل و تدرج زمانی اند و اگر در مرتبه ای دفعی باشد اما تا مرتبه و دفعه ی دیگر افاضه و سیر لایه بردارانه ی دیگر باز در معرض تجربی بودن امر ملهم است. و اگر چه الهامی بودن مدعی دفعیت بلع حقیقت است. لازم به ذکر است که الهامات قلبی اولیای الهی علیهم السلام، که قلب القلوب عالم امکانند، به قیاس ما خاک برسران عالم درنیاید.

امر دوم

حضور جنود جهل و عدم خلاص اکثرین از این جنود و نیز ذات تشکیک بودن تحقق جنود عقل در نفس نیز علت دیگری بر جریان تحولات است. که از این دایره و نائره بیرونند، چهارده معصوم علیهم السلام و آیینه وجودشان حداقل در تناسب با ما (ریزه خواران کاسه کوچک و کوزه شکسته)ی کودک مزاج که گمان داریم عاقل-ایم از سر جهل) حالت منتظره ندارد. نه از جهت گستردگی و نه از جهت نور خیزی. رزقنا الله انوار هم و افاضاتهم. آنان هم به قدر وعاء ما، لقمه-ی معرفت را کوچک و بقدردهان دانش ما می گیرند. لیک آنها نیز در حدود خودشان که ممکنیت وجود ایشان است، مشمول رشد بیشتر در معرفت الله هستند و سلوک خود را دارند. اما نظر به آن چشم سوز و اعراض از طمع درک آن اجدر و اولی است.

امر سوم

امتزاج روح علوی به مزاج جسمانی و تنگنای فرآمده از کثافت ماده که مقتضای ذاتی آن است، بر روح سایه می-افکند، خود به نحو مجزا و طبعی، علت دیگر تجرعی شدن و شیوع تحوّل پذیری معارف است.

امر چهارم

گناه، به مثابه عارضه تصلّب آور شرایین توفیق و تقطر و قحط فهم معرفت است اولاً و نیز غیبت ولیّ الله الاعظم، حضرت حجّت، عجل الله تعالی فرجه الشریف که این غیبت، مولود گناه و تدنّس ما به غفلت از ضرورت حضور آن امام همام (که موجب اکمال دین، انسان و فهم است) می باشد، علت دیگر تحوّل است، که این باعث شده که تجرّع ما از حقایق دچار قحطی ماء

عذب شود و تحولات معرفتی بطیء و نامیمون باشد. این امواج علمی که دریای معرفت را در دیجور شب غیبت می-گیرد نیز، معلول غیبت امام است. البته اصل قاعده-ی تجرّع در زمان ظهور و افاضه بقیّت الله هم خواهد بود. اما این تجرّع کجا و آن تجرّع کجا؟

میان ماه من تا ماه گردون * تفاوت از زمین تا آسمان است

امر پنجم:

قول به اینکه همه معارف بشری اجمالاً مشمول این اقسام تحوّل اند، قول به شکاکیت معرفتی یا اخلاقی یا اعتقادی نیست چون:

اولاً: وقوع برخی از اقسام تحوّل در بسیاری گزاره ها مبنی بر یک استدلال صحیح و فارغ از سفسطه محال است. مثل تحوّل به نقیض در تمام گزاره هایی که در هر علمی ضروریند و این گزاره ها بسیارند.

ثانیاً: بررسی (علی یا دلیلی) جریان تحقق تحوّل به نقیض در تبیین علیّ، غایتی، متکلمانانه یا پاسپانانه دارد و صرفاً جنبه تحذیری و بازشناسی دارد.

نتیجه اینکه همه گزاره ها، حتی می توانستند الی الابد بنا به ضرورت منطقی و استدلالی هرگز مشمول تحوّل به نقیض نشوند اما مشمول تحولات سایر تحولات باشند.

ثالثاً: محدودیت قوای ادراکی بشر در مواجهه با حقایق، مستلزم این معنا نیست که ما هیچ حظی از حقیقت نداشته باشیم. حظ بشر از حقیقت در اندازه کلیت علمی ناچیز و قلیل است (و ما اوتیتم من العلم الا قلیلاً) اما بخودی خود، فربه و الزام آور و حظی کافی است. بویژه در گزاره های

اخلاق و بسیاری از فقه و ضروریات علمی. مثلاً قبح کذب و ضرورت بندگی مطلق پروردگار و لزوم اطاعت از اهل بیت عصمت و طهارت علیم السلام. این ها گزاره هایی هستند ابدی و ضروری که در آن تحوّل به نقیض منطقی راه ندارد. اما ممکن است اقسام تحوّل دیگر در آن راه یابد.

تبصره ی یکم

اگر سوال شود مناط و ملاک در عدم جریان تحوّل به نقیض در برخی گزاره ها چیست؛ می-گوییم ملاک همان است که بود: حجیت برهان و جریان حجیت عقل در مستقلات عقلیه و حجیت شرع و کلام باری تعالی در همه امور پس با اصطیاد و تقریر اقسام تحوّل بشری خللی در جریان منطقی، عقلی و عقلایی، نمی-افتد: گوهر مخزن اسرار همانست که بود.

تبصره ی دوم

اگر بگویی فایده استقراء و تبیین اقسام تحوّل چیست؛ می گوییم فواید کثیر دارد. گو اینکه این تحوّل در حال وقوعند و خروج علم ما به اقسام آن خروج فهم از اجمال به تفصیل و نیز از ناخود آگاه به خود آگاه می تواند ما را در هدایت درست تحوّل و کشف راهکارها و زمینه های تحوّل در جریان تضارب آراء و نیز هشدار از تحوّلات موکول به علل نا خواسته باز دارد. همچنین با دانستن و تمرین این اقسام تحوّل در هنگام زانو زدن در محضر قرآن و اهل بیت علیم السلام و نیز با مد نظر قرار دادن کهکشان معرفتی اسلامی و قرآنی می توانیم به تولید علوم انسانی اسلامی بهتر و زودتر مبادرت ورزیم. که در حلقه ی دوم به آن خواهیم پرداخت.

گزاره ی صادق گزاره ای مطابق با واقع است. اما برای فهم بهتر مطابقت در اصطلاح ما، خوب است مانند برجسبی در نظر گرفته شود که به گویی بزرگ چسبیده است. حقیقت اگر به گوی بسیار بزرگی تشبیه گردد، گزاره

Gradation of Correspondence

1. True as its Gradation of Correspondence

3. Wrong proposition

sphere as the reality itself and the surfaces attached as the gradual correspondence as the quantity of surface.

The asides are false.



ای که به گوی چسبیده به مقدار تماسش با گوی گزارش داده و صادق است. اما ممکن است، بر چسب بزرگتر شود و سطح تماسش با گوی بیشتر گردد و این بسته به بسط و افزون شدن حظ معرفتی ما نسبت به آن گوی است.

پس گزاره یا صادق است یا کاذب، یعنی به بیان استعاری یا بر چسب به گوی چسبیده است که گزاره صادق است یا نچسبیده و تماسی با آن ندارد که گزاره کاذب است. پس گزاره صادق، آیینه تمام نمای حقیقت نیست ولی کاذب هم نیست. توجه داشته باشیم که فهم امور به نحو اتم و اکمل با احاطه تمام و کامل به حقیقت میسر است و این مختص حضرت حق تعالی است علی الظاهر. پس در تبیین یک حقیقت گزاره های بی-شمار ممکن است در کار شوند و فهم ما را یک پدیده افزون کنند و این نه نسبت است و نه جزمیت باطل. چه مفاهیم علمی ساخته از امور یقینی بسیارند و نسبت باطل که مستلزم هدم علم است، در آن راه ندارد و به تقریر ما، جزمیت به تمامیت فهم نیز در آن راه ندارد. چه با ثبات اصل الاصول تصدیقات، جمع می-شود. پس هم تواضع معرفتی، هم گشودگی باب علم و فهم بیشتر را هم کوچکی اما مسؤولیت آوری و کاشفیت دانش بشر از حقایق و هم ارجمندی

علوم آسمانی را (برای رحم و لطف کردن به نزاری بشر) در فهم عوالم و وظایف، توضیح می دهد.

به عبارت دیگر این صدق، به تفصیل و ذومرتبه بودن صدق گزاره های صادق اشاره دارد و مولود ملاحظه ای در گزاره صادق و نیز صدق است. صدق، مطابقت گزاره و فهم با واقع است. اما صدق از جهتی ذات تشکیک و ذومراتب هم هست (صدق ذومراتبی) چون اگر چه گزاره یا صادق است یا کاذب و لا غیر، اما گزاره ی صادق می تواند صادق باشد یا صادق تر، وقتی در گزارش از واقع توانمند تر باشد یا بر جزییات بیشتری دلالت کند. پس صدق امری است که می تواند بیشتر شود. وقتی صدق در برابر کذب است صفر و یک است اما نسبت صادق و صادق، صفر و بی نهایت است. این معنا در گزاره ی کاذب هم ساری است (کاذب و کاذب تر)